

بررسی تاریخی سرآغازهای ظهور مسئله روش در فلسفه غرب و انعکاس آن در روش‌شناسی دکارت و اسپینوزا

حسین صابری ورزنده*

چکیده

نوشتار حاضر به علل و پیشینه ظهور مسئله روش و اهمیت یافتن آن در قرن هفدهم و بخصوص نزد دکارت و اسپینوزا پرداخته شده است. جمله‌هایی که در قرون وسطی از جهات مختلف بر تفکر ارسطویی وارد آمد (از جمله بواسطه بحث کلیات، ظهور دوباره شکاکیت پورونی، کاربردگرایی در علوم و پیشرفت علوم دقیقه)، باعث شد تا مرجعیت‌های فکری پیشین متزلزل شوند و صحبت از معیار حقیقت و روش تفکر صحیح مطرح گردد. کسانی چون ککلیوس، زابارلا و اوستاکیوس درصدد اصلاح منطق ارسطویی برآمدند و صحبت از روشهای تحلیل و ترکیب، فرایندهای تعریفی و انسجام و پیوستگی مطالب به میان آوردند. دکارت و اسپینوزا در ادامه همین سنت و البته با تأثیر از ارسطو ستیزان، روش هندسی را در اشکال تحلیلی و ترکیبی آن در پیش گرفتند و سعی نمودند از این طریق، ضامن صدقی برای گفته‌های خود تأمین کنند و عقیم بودن قیاس اقرتانی

۸۱

* دکتری فلسفه دانشگاه تهران، استاد مدعو دانشگاه پردیس فارابی دانشگاه تهران؛ hsaberiv@gmail.com
تاریخ دریافت: ۹۴/۱۰/۱۸ تاریخ تأیید: ۹۴/۱۲/۴

سال ششم، شماره سوم
زمستان ۱۳۹۴
صفحات ۸۱-۱۰۰



ارسطویی را به تفکر روشمند زاینده مبدل سازند.

کلیدواژه‌ها: ارسطو، شکاکیت، روش تحلیل و ترکیب، دکارت، اسپینوزا، هندسه

* * *

مقدمه

فرانسیس بیکن معتقد است «با روشهای مرسوم، نه پیشرفت بزرگی در نظریات علم حاصل میشود و نه آثار عملی قابل توجهی بدست می‌آید»^(۱) همین عبارت تا حدود زیادی روحیه حاکم بر فلسفه قرن هفدهم را آشکار میسازد. مسئله این است که فیلسوفان در یونان باستان و همچنین در قرون وسطی نیز روشمند بوده‌اند و بدون نظم و نسق فلسفی، به ارائه دیدگاههای خود پرداخته‌اند. اما با این حال، صحبت از روش‌شناسی را به صورتی مستقل و ناظر به روشی یگانه، مورد بررسی علی‌حده قرار نداده‌اند. از این جهت، هم از نظر تاریخی و هم از نظر فلسفی، جای این پرسش هست که بنا به چه علل یا دلایلی، مسئله روش در قرن هفدهم و در میان فیلسوفان عقلگرایی همچون دکارت و اسپینوزا اهمیت بسیاری پیدا میکند و موجب طرح بحث مستقل فلسفی در خصوص روش، تفکر روشمند و روش‌شناسی میشود.

دکارت بر روش تحلیلی و اسپینوزا بر روش ترکیبی تأکید می‌ورزد و هر دو نیز متأثر از علم ریاضیات و هندسه زمان خود هستند؛ برای مثال، مواجهه‌ی اولیه با کتاب معظم/اخلاق کافی است تا این تصور را به ذهن خواننده متبادر سازد که این شکل غیرعادی فلسفه‌ورزی و نگارش متن فلسفی^(۲)، بدون شک حاکی از نگاه روش‌شناسانه خاصی بوده است. پرسشهایی که نوشتار در صدد یافتن پاسخی برای آنهاست، معطوف به همین مسئله است:

۱. چه علل یا دلایلی در تاریخ تفکر غربی، صحبت از مسئله روش و روش‌شناسی در

قرن هفدهم را ضرورت بخشید؟

۲. بحثهای روش‌شناسانه دکارت و اسپینوزا، مسبوق به کدام سوابق فلسفی است؟
۳. کلیت دیدگاههای دکارت و اسپینوزا در خصوص مسئله روش از چه قرار است؟
در نوشتار حاضر با تکیه بر داده‌های تاریخی و با استفاده از متون و مقالات فلسفی مربوطه، سعی در پاسخ به این سه پرسش شده تا نشان داده شود که دکارت و اسپینوزا در ادامه سنتی می‌اندیشیده‌اند که در جهت اصلاح تفکر ارسطویی گام

۸۲



برمیداشته است؛ اگرچه از برخی رویکردهای ارسطو ستیزان نیز متأثر بوده‌اند.

علل ظهور مسئله روش

مهمترین علت اهمیت یافتن علی‌حده مسئله‌ی «روش» در فلسفه قرن هفدهم، به چالش کشیده شدن مابعدالطبیعه و منطق ارسطویی از قرن شانزدهم به بعد بوده است. بحثهایی که در اواخر قرون وسطی در گرفت، به میزان چشمگیری الهیات مسیحی مبتنی بر آراء ارسطویی را از مرجعیت انداخت و بر این اساس، تاریخ اندیشه فلسفی به جهتی سوق پیدا کرد که مسئله روش و روش‌شناسی از اهمیت ویژه‌ی برخوردار شد و زمینه را برای ظهور فلسفه‌های عصر جدید فراهم ساخت. این بحثها را میتوان در ذیل چهار عنوان کلی گنجانند: (۱) مسئله کلیات، (۲) گسترش شکاکیت پورونی، (۳) کاربردگرایی در علوم و (۴) پیشرفت علوم دقیقه.

۱. بحث کلیات

ریشه بحث کلیات در قرون وسطی را که در اصل به تقابل دیدگاههای سوفسطائیان، افلاطون و ارسطو مربوط است، میتوان در آراء فرفوریس و بوئیوس یافت. فرفوریس در ایساغوجی، بعد از بیان اینکه میخواهد به جنس و نوع بپردازد، میگوید که من این بحث را که آیا جنس و نوع واقعیات خارجی قائم به ذاتند یا مفاهیم ساده ذهنی، به وقت دیگری موکول میکنم.^(۳) بوئیوس که خود را در بحث کلیات، تابع ارسطو و در مقابل افلاطون میدانست، با تفسیری که بر آراء فرفوریس نوشت، با استفاده از آراء اسکندر افرودیسی معتقد شد که آنچه که متن خارج را پر میکند، افراد هستند و جنس و نوع مقرر در افرادند و ذهن مفاهیم کلی را از افراد انتزاع میکند. بنابراین، جایگاه کلی در ذهن است و بنحوی از افراد متحد النوع انتزاع میشود.^(۴) اما یکی از راه‌های اصلی که قرون وسطائیان ارائه دادند، به واقع‌گرایی افراطی مشهور است. طبق این نظر، مفاهیم جنسی و نوعی (حیث معقول اشیاء) مطابق با واقعیتی خارج از ذهن و مقرر در اشیاء هستند؛ برای مثال، کثرت افراد انسان دارای جوهر مشترکی است که عدداً واحد است و بنابراین، تفاوت افراد انسان، امری بالعرض تلقی میشود. چنین دیدگاهی را میتوان در فردگیسیوس، یوهانس اسکوتوس اریوگنا، رمیگیوس اوسری و اودو تورنیه‌ی مشاهده کرد. در اینکه این واقع‌گرایی حاصل خلط بین منطق و متافیزیک است و یا مسائل کلامی از قبیل سرایت گناه نخستین، برخی از قرون وسطائیان را بدان سوق داد، که بین

۸۳



حسین صابری ورزنده؛ بررسی تاریخی سرآغازهای ظهور مسئله روش در فلسفه غرب ...

صاحب‌نظران اختلاف است.^(۵) در مقابل، اریک اوسری و روسلینوس قائل شدند که اسمهای عام، فاقد انیای عام یا کلی بعنوان متعلقات خود هستند و متعلق عینی آنها صرف افراد میباشند. طبق این نظر، ذهن تصور تعداد کثیری از افراد را کنار هم جمع کرده و مفهوم نوع، جنس، جوهر و . . . را میسازد. این دیدگاهی نام‌گرایانه (نفی حیث معقول اشیاء)^(۶) در زمینه معرفت بود.^(۷) پس از آن، نزاع بین واقع‌گرایی افراطی، واقع‌گرایی معتدل و نام‌گرایی همچنان ادامه یافت. گیوم شامپویی در جبهه اول بود و در مقابلش آبلار، گیلبرتوس پورتانوس، جان اهل سالزبری، توماس آکویناس و یوهانس دونس اسکوتوس سعی در بنا نهادن نوعی واقع‌گرایی معتدل داشتند که در عین حال که واقع‌گرایی افراطی را رد میکرد، اما سعی داشت که زمینه عقلانیت را در عالم واقع حفظ کند. البته دیدگاههای آبلار در این زمینه وضوح کافی ندارد و برخی بن‌مایه‌های نام‌گرایی را میتوان در آن سراغ گرفت.^(۸) آبلار در نهایت به این نتیجه رسید که مفاهیم کلی مخصوص خداست^(۹) و ما صرفاً در حد امور جزئی و تجربی علم موثق داریم، ولی نسبت به صورتهای کلی که با حواس ادراک نمیشوند، فهم ما از حدود رأی و نظر تجاوز نمیکند.^(۱۰) در دوره متأخر قرون وسطی، این بحث توسط ویلیام اوکامی پی گرفته شد. از نظر وی، صرفاً اشیاء جزئی و منفرد در خارج وجود دارند و واژه‌های کلی فقط برای نامیدن اشیاء جزئی بکار میروند و هیچ نوع شیء کلی در خارج وجود ندارد. مفاهیم کلی نیز صرف تصاویر مبهم ذهنی هستند که از تشابه میان اشیاء جزئی انتزاع و اتخاذ میشوند.^(۱۱) برخی از این معضلات را میتوان در گرایشهای اصالت منطقی در این دوره سراغ گرفت که در نهایت، ذهن را بر عین برتری میداد و موضع واقع‌گرایی را ضعیف میکرد. این تقابلات با فلسفه افلاطونی و ارسطویی، از یکسو موجب ضعف این فلسفه‌های صاحب مرجعیتی بود که شکاکیت را در موضع ضعف قرار میدادند و از سوی دیگر، این ذهنیت را در اندیشمندان دوره رنسانس و همچنین دوره جدید ایجاد کرد که برای رهایی از این عدم تیقن و وضعیت بی‌مبنایی نظری، باید بسوی نوع تفکری متفاوت با ابزارهایی متفاوت رفت.

۸۴

۲. گسترش شکاکیت پورونی

قرن شانزدهم، قرن شیوع شکاکیت در اروپاست و یکی از علل اصلی آن، کشف دوباره آثار شکاکان پورونی^۱ و بازخوانی آنها در آن زمان است. در این دوره، بحث

1. Pyrrhonian Sceptics



«معیار حقیقت»، ابتدا در الهیات و جنبش اصلاح دینی ظهور چالش برانگیزی یافت و سپس دامنه آن به علوم طبیعی و فلسفه نیز کشیده شد. لوتر با رد مرجعیت کلیسا، این پرسش را مطرح کرد: کدام فهم از کتاب مقدس و بطور کلی کدام فهم از دین صحیح و کدام خطاست؟ پاسخ کاتولیکها مبتنی بر مرجعیتی بود که برای کلیسا و پاپ قائل بودند، اما معیار مورد نظر لوتر، نوعی یقین انفسی بود که به ادعای وی، وجدان فرد مؤمن در مواجهه با کتاب مقدس و درک درست متن، از آن برخوردار میشود.^(۱۲) پیامد چنین دیدگاهی، گسترش بی‌امان و مهار ناشدنی تفاسیر متکثر بود که اهمیت طرح مسئله معیار تشخیص تفسیر صحیح از خطا را دو چندان میکرد و کاتولیکها و پروتستانها را به یک میزان در چالشی معرفت‌شناختی و الهیاتی گرفتار مینمود. اراسموس که از متقدمان انسان‌گرایی و مخالف الهیات عقلانی بود، با تکیه بر برخی آراء پورونی، به دفاع شکاکانه از ایمان بنفع مذهب کاتولیک دست یازید و مسئله سرسپردن به پیام کتاب مقدس با مرجعیت تفسیری پاپ و کلیسا را دوباره مطرح ساخت.^(۱۳) لوتر در پاسخ، نوشته اراسموس را خجالت‌آور خواند. بنظر او بزرگترین خطای اراسموس در این بود که توجه نداشت یک مسیحی نمیتواند در عین حال، شکاک هم باشد. «او میبایست به آنچه تصدیق میکند، یقین داشته باشد، و گرنه مسیحی نیست.»^(۱۴)

این بحران عدم یقین و مسئله معیار حقیقت، تحت تأثیر شکاکیتی قرار داشت که حاصل بازخوانی آثار سکستوس امپیریکوس بود. اولین نسخه بدست آمده از آثار سکستوس بنام طرحهای پورونی^۱ در سال ۱۵۶۲ هم انتشار یافت. البته شواهدی مربوط به قرن پانزدهم نیز وجود دارد که برخی اندیشمندان با تفکرات وی آشنا بوده‌اند.^(۱۵) برای مثال، فردی بنام جیان فرانچسکو پیکو دلآ میراندلا از اندیشه‌های شکاکانه سکستوس برای زیر سؤال بردن وثاقت عقل‌گرایی (افلاطونی - ارسطویی و بخصوص ارسطویی) و حوزه‌های اندیشه برون‌مسیحی و جایگزینی وحی بجای آنها، استفاده بسیار برد. شکاکیت در این دوره برای برخی از متألهین این امکان را فراهم ساخت تا هرگونه الهیات عقلانی و مواجهه عقل‌محور با متن مقدس را زیر سؤال برده، نوعی ایمان‌گرایی با مرکزیت وحی را جایگزین آن سازند. همین شیوع شکاکیت، فیلسوفان عصر جدید را نسبت به «راه و روش» رسیدن به معرفت صحیح دچار دغدغه کرد.



۳. کاربردگرایی در علوم

در اواسط قرن شانزدهم، گرایش دانشمندان بسوی علوم عملی و کاربردی افزایش یافت. این گرایش بیش از هر چیز خود را در پزشکی، علم تشریح و جراحی نمایان ساخت. پزشک یونانی معروفی بنام جالینوس^(۱۶) که جنبشی بنام خویش را نیز موجب شد، از طلایه‌داران چنین دیدگاهی بود. از این طریق نیز نگاه ارسطویی و تأکید ارسطوئیان بر استدلال قیاسی به چالش کشیده شد و در میان دانشمندان، این مهم قوت گرفت که معرفت ارسطویی، بسیار نظری و غیرکاربردی و همچنین استدلال قیاسی عقیم است و به اکتشافات جدید منتهی نمیشود.^(۱۷) در سوی دیگر، آموزگاران انسانگرا قرار داشتند که بدنبال تمهید راهبردهایی برای دانشجویان بمنظور عرضه و تعلیم شایسته گستره‌های علمی موجود بودند. این نوع انگیزه‌های تعلیمی نیز از جریانهای عمده‌ی بود که بنوعی تقابل با ارسطوگرایی را بارزتر میساخت؛ از جمله این آموزگاران میتوان به پتروس راموس اشاره کرد.^(۱۸)

۴. پیشرفت «علوم دقیقه»

عامل دیگر را میتوان در پیشرفت علوم ریاضی، فیزیک و نجوم از قرون پانزدهم و شانزدهم میلادی به بعد سراغ گرفت. با پیشرفت در این علوم، جهان قرون وسطایی که تحت تأثیر اندیشه ارسطویی و یهودی - مسیحی بود، دچار دگرگونی شد. خصوصیات عمده جهانی که بیشتر متفکران قرون وسطی بدان باور داشتند عبارت بود از:

- (۱) جهان از نظر ابعاد متناهی است. (۲) واجد نظمی غایت‌شناسانه است. (۳) دارای سلسله مراتب مختلف (وجودی و نوعی) است و هر مرتبه قوانین خاصی دارد.
- در مقابل، جهانی که علوم جدید معرفی میکرد، کاملاً در تقابل با دیدگاه قرون وسطایی قرار داشت. خصوصیات جهان جدید عبارت بود از: (۱) جهان نامتناهی است. (۲) جهان نظمی ماشینی دارد. (۳) در جهان قوانین عام حکم‌فرماست که بر تمام پدیده‌های ارضی و سماوی به یکسان صدق میکند.^(۱۹)

گالیله بعنوان مهمترین نماینده این روند، اعتقاد راسخ داشت که کتاب طبیعت به زبان ریاضی نگاشته شده و با حذف تبیین غایت‌مدارانه از علم فیزیک، خود را در تقابل با سنت ارسطویی قرار داد. او فضای ارسطویی را که بگونه‌ی کیفی تقسیمبندی شده بود، با یک فضای هندسی که بطور کمی تقسیمبندی میشد، عوض

1. Galenus

کرد و از این جهت، توانست مرز بین فیزیک و ریاضیات را که در اندیشهٔ ارسطو بارز بود^(۲۰)، کم کند و نقش ریاضیات را در نظر اندیشمندان پر رنگ سازد.^(۲۱)

در چنین شرایطی است که مسئلهٔ روش بعنوان جایگزینی برای منطق ارسطویی مطرح شد. روش، بعنوان ابزاری مدّ نظر قرار میگرفت که با اعمال آن میتوان بگونه‌ی کاربردی، فزاینده و زاینده از موارد معلوم به کشف امور مجهول نایل شد و از خطا و تأثیر احساسات و پیشفرضهای غیرمنطقی در بحث عقلی در امان ماند.

سابقهٔ بحث در اطراف روش^(۲۲)

رودولف ککلنیوس در کتاب خود تحت عنوان *Problematica Logica* که در سال ۱۵۹۰م. انتشار یافت، بین دو مفهوم قائل به تمایز شد: الف) *ordo* صورت‌بندی شایستهٔ مفاهیم علوم و ب) *methodus* فرایند اظهار و اثبات این مفاهیم.^(۲۳) استکمال‌گرایی بسوی مسئلهٔ نظم و ترتیب و همچنین روش، در قرن هفدهم در دو جهت متقابل گسترش یافت: الف) تمهید روشی برای تکمیل و اصلاح ارسطوگرایی مدرسی (با تکیه بر تحلیلات ثانیهٔ ارسطو)، ب) استفاده از روش برای نفی تمامیت ارسطوگرایی.

جهتگیری ابتدایی را میتوان در مکتب پادوان^۱ و در رأس آنها در زابارلّا مشاهده کرد. زابارلّا علاوه بر پذیرش تقسیم‌بندی ککلنیوس، از مبادی و اصول و طریق درست کشف آنها سخن بمیان آورد. او فرایندی تحلیلی را برای رسیدن به اصول اولیه پیشنهاد کرد که درنهایت، با ابتناء بر آن اصول، این امکان فراهم میشد تا رخدادهای طبیعی را تبیین کرد. از نظر زابارلّا، این روش تحلیلی میبایست به روش ترکیبی ارسطو(قیاس اقترانی) اضافه میشد تا امکان گسترش علم فراهم میگشت. البته این نگاه ثنوی به فرایندهای مندرج در روش، حاصل تلاشهای جالینوس در تفسیر ارسطو و پادوانهای نکته‌سنجی همچون هوگو سینیایی، یاکوبا دا فورلی و پیتر پومپوناتزی بود.^(۲۴) فرایند تحلیل که باید در جهت کشف مبادی پیش از فرایند ترکیب قرار میگرفت، خود شامل سه مرحله بود: ۱) مشاهدهٔ پدیدارها، ۲) تجزیهٔ امر واقع مرکب به اجزاء آن و ۳) تحلیل و تبیین اجزاء بمنظور تعیین علت پدیدار.^(۲۵) زابارلّا همچنین فرایند سوّمی بنام فرایند تعریفی(استفاده از تعاریف) را مطرح ساخت که بیشتر جنبهٔ تعلیمی داشت، اما فرایندهای تحلیلی و ترکیبی در خدمت کشف مجهول بودند. زابارلّا همهٔ این تقسیمات را مرتبط با دو مفهومی میدانست که ارسطو

۸۷

1. Paduan



حسین صابری ورزنده؛ بررسی تاریخی سرآغازهای ظهور مسئله روش در فلسفه غرب ...

در تحلیلات ثانیه مطرح کرده بود: (۱) Demonstratio proper D: مبرهن ساختن معلول از طریق علت قریب و (۲) Demonstratio quia: فرایند قهقرایی از معلول به علت برای کشف مبادی.^(۲۶)

حلقهٔ رابط بین اندیشه‌های زابارگلا با دکارت و سپس اسپینوزا، نوشتهٔ اوستاکیوس بنام *Summa Philosophia* بود.^(۲۷) این کتاب که اولین بار در ۱۶۰۹ م. بچاپ رسید، در دسترس دکارت قرار داشت. اوستاکیوس در انتهای فصل مربوط به دیالکتیک که در آن زمان مترادف با منطق بود، به مسئلهٔ روش پرداخته و چهار پرسش را مطرح میسازد. وی ابتدا از معنای روش میپرسد^(۲۸) و دو تعریف ارائه می‌دهد:

- تعریف اول روش: نظم و زنجیرهٔ اموری که در یک رشتهٔ کامل علمی و یا در بخشی از آن تعلیم و ترتیب داده میشوند.

- تعریف دوم روش: انتظام بخشی یا حکم ذهن که بواسطهٔ آن، مسائل یک رشتهٔ علمی بطور غیرقابل گسستی نظم و ترتیب داده میشوند.

اوستاکیوس خاطر نشان میکند که معنای دوم مقبولیت بیشتری یافته است و در ادامه، پرسش دوم را متوجه تعداد روشها مینماید. وی ابتدا روشها را دو قسم میکند: (۱) روش احتیاطی که بطور ساده رویه‌ی است که فرد محتاط در شرایط مختلف در پیش میگیرد. (۲) روشی که تحت هدایت مفاهیم دیالکتیکی به پیش میرود. روش بمعنای دوم دو قسم است: الف) روش بطور عام: قرار دادن همهٔ بخشهای یک علم در زنجیره‌ی پیوسته. ب) روش بطور خاص: رویه‌ی که باید هدایت‌کنندهٔ تبیین در هر پرسش و معضل باشد. این دقیقاً بازگشت به همان تقسیم دوگانهٔ زابارگلا بین «ordo» و «methodus» است. روش خاص نیز از نظر اوستاکیوس به دو قسم «تجزیه یا تحلیل» و «تألیف یا ترکیب» تقسیم میشود. اوستاکیوس در ادامه از کارکردهای روش و اسلوبهای تقسیم و تجزیه پرسش میکند.^(۲۹)

در مقابل ارسطوگرایان جدید، گروه دیگری قرار داشتند که کاملاً خود را در تقابل با ارسطو میدانستند. در رأس آنها فرانسیسکو سانچز قرار داشت که همانند زابارگلا در سنت جالینوسی تربیت یافته بود و عنصر شکاکیت در او قوت داشت. طبق نظر وی، نظام صوری استنتاج در منطق ارسطویی، ضمانتی برای رسیدن به نتایج صادق را به ما نمیدهد، بنابراین، نمیتوان نام علم را بدان نتایج حاصله داد: «علمی از قیاس حاصل نمیشود.»^(۳۰) خود سانچز بسوی روش تجربی مبتنی بر مشاهده گرایش پیدا کرد. این اندیشمندان ضد ارسطویی را میتوان به دو گروه تقسیم کرد:

الف) گروه اول مخالف این بودند که معرفت انسان میتواند بر ذات اشیاء احاطه

یافته و به درک آنها نایل شود. آنچه دست یافتنی است صرفاً پدیدارهاست. این گروه تحت تأثیر شکاکیت آکادمیک بودند که از جمله آنها میتوان به مارین مرسن و ژیلد پرسون در روبروال اشاره کرد.

ب) گروه دوم توانایی قوای شناختی انسان در رسیدن به معرفت «یقینی» نسبت به ذات اشیاء را نفی میکردند. آنچه بر طبق دیدگاه معرفت‌شناختی آنها قابل دستیابی بود، صرفاً شامل شناختی احتمالی از علل اشیاء و نه علم بدانها میشد. در این خصوص میتوان به پیر گاسندی، کریستیان هویگنس و ژاک روهاث اشاره کرد. فرانسویس بیکن نیز در همین جریان ضد ارسطویی و تحت تأثیر تجربه‌گرایی امثال سانچز قرار داشت. بدین واسطه، منطق ارسطویی را به باد انتقاد گرفت، قیاس را در کشف حقایق جدید در خصوص طبیعت عقیم دانست، استقراء مورد نظر خویش را جایگزین قیاس کرد، ادراک حسی را در آغاز تفکر قرار داد، پیشداوریها و منقولات و داده‌های حافظه را گمراه‌کننده خواند و درنهایت، جدول حضور و غیاب و مقایسه را پیشنهاد کرد که از نظر وی میتواند به کشفیات یقینی جدید بیانجامد.^(۳۱)

دکارت و روش

پیشتر گرایشها بسوی ریاضی کردن جهان اشاره شد. چنین گرایشی نزد دکارت اوج میگيرد و از طریق وی به اسپینوزا منتقل میشود. کلاویوس، استاد ریاضی دکارت، در مقدمه کتاب خود با نام *مجموعه آثار ریاضی* مینویسد:

نظامهای متن ریاضی، هر چیزی را که قابل بحث باشد با قاطعترین برهان مبرهن و مدلل میسازند ... اما در باب سایر علوم به دشواری میتوان چنین حرفی زد، چون عقل در آنها غالباً نسبت به درستی نتایج حاصله همچنان مردد میماند.^(۳۲)

البته دکارت بجای اینکه مانند کلاویوس نتیجه بگیرد که ریاضیات در میان علوم مقام اول را دارد، نتیجه گرفت که تنها معرفت ریاضی است که میتوان بواقع نام معرفت را بر آن نهاد و از این طریق، بدین نتیجه رسید که هر معرفتی باید ریاضی باشد.^(۳۳) این دقیقاً همان چیزی است که دکارت از آن تحت عنوان «ریاضیات» عام^(۳۴) نام میبرد^(۳۵)، روشی کلی و عمومی^(۳۶) که قرار است تمام علوم را تحت سیطره خویش قرار دهد و یقین و دقتی ریاضیاتی را در همه علوم جاری و ساری سازد.^(۳۷)

1. *mathesis universalis*



حسین صابری ورزنه؛ بررسی تاریخی سرآغازهای ظهور مسئله روش در فلسفه غرب ...

واضح است که از نتایج چنین دیدگاهی این خواهد بود که هر معرفتی که تحت چنین قیدی در نیاید، اصولاً معرفت موثقی نیست.

پیش از دکارت، گالیله قدم ابتدایی را برداشته و گفته بود که کتاب طبیعت به زبان ریاضی نوشته شده است و تنها کاری که باید کرد این است که زبان و نمادهای این کتاب را که بدانها نگارش یافته، دریابیم. از این جهت، استفاده از روش ریاضی فقط به دکارت و اسپینوزا منحصر نمیشود، بلکه بیشتر به روحیه خاصی برمیگردد که بر قرن هفدهم حاکم بود و بر ریاضیات بواسطه دقت، کارآیی و غیرشخصی بودن آن، بعنوان معیار فهم‌پذیری و تبیین علمی انگشت تأیید مینهاد.^(۳۸)

دکارت قائل بود که کارهای فلسفی زمان وی پیروی کورکورانه از ارسطوست^(۳۹) و ضعف سنت ارسطویی - مدرسی را نیز عمدتاً در ناحیه مبادی و اصول مورد استفاده آنها میدانست. دکارت مدعی بود که میتواند نشان دهد براهین مورد نظر آنها نامعتبر و غلط است.^(۴۰) وی اصول را اینچنین تعریف میکند: «نقاط آغاز یا اصول متعارفه مبنایی که نظام فلسفی یا علمی بر آنها مبتنی است.» همچنین اضافه میکند که مدرسین مطالبی را بعنوان اصول پذیرفته‌اند که معرفت تام بدانها ندارند.^(۴۱) یکی از مثالهای مورد استفاده دکارت «گرانش» و تبیین آن بود که مدرسین به طبیعت اشیاء بازمیگرداندند و از نظر دکارت چنین تبیینی قابل قبول نبود.^(۴۲)

اما در نگاه دکارت چگونه میتوان به کشف این علل اولیه یا اصول و مبادی نایل شد؟ چگونه میتوان «قدرت درونی و فطری» فاهمه را برای کشف اصول در جهت درست هدایت کرد؟ پاسخ وی این بود: «با استفاده از روش.» دکارت در قواعد هدایت ذهن، تلقی خود از روش را اینگونه بیان کرد:

قواعد مطمئن که براحتی قابلیت کاربرد دارند و بگونه‌یی هستند که اگر کسی آنها را بدقت بکار بندد، هرگز امر کاذب را درست نمیبیند... اما این قواعد تدریجاً دانش فرد را گسترش میدهند تا بدانجا که فرد به فهمی درست از هر آنچه در ظرفیت وی است، نائل میشود.^(۴۳)

۹۰

البته دکارت قائل به تمایز در «نظم و ترتیب» و «روش» در فرایند بیان هندسی مطلب مورد نظر است.^(۴۴) او مراد خود از نظم و ترتیب در تفکر را اینچنین مینویسد: «آنچه مد نظر است باید از نظر شناختی به هر آنچه پس از آن می‌آید ناوابسته باشد و صرفاً بر حقایق مطرح شده پیش از خود مبتنی باشد.»^(۴۵) هر گزاره

باید یا فی‌نفسه بدیهی باشد و یا بداهت و وثاقتش را از گزاره‌های پیش از خود داشته باشد. در کنار این نظم بیانی، روش قرار دارد که می‌تواند بصورت‌های تحلیلی یا ترکیبی لحاظ شود. روش تحلیل بگفته دکارت:

نشاندنده طریق درستی است که از این طریق، یک چیز بنحو روشمند و گویی بنحو پیشینی، کشف و استنتاج میشود، بطوری که اگر خواننده بخواهد از آن پیروی کند و به همه چیز توجه کافی نماید، مطلب را همان اندازه کامل درمیابد و آن را از آن خویش میکند که گویی خودش آن را کشف کرده است.^(۴۶)

بعبارت دیگر، روش کشف با حذف آغاز میشود؛ تخریب گمانه‌های پیش‌داورانه قبلی و تقسیم امور مرکب به امور بسیط و رسیدن به مبانی فی‌نفسه بدیهی که نقطه شروع ساختن معرفت یقینی بر اساس شهود مبانی و شهود فرایند استدلال است (روش حل مسائل ریاضی) و بدین طریق، وضوح در هر قدم اندیشه و استدلال حضور تام دارد و با چشمان ذهن شهود میشود. بنابراین، جایی برای خطا باقی نمی‌ماند.^(۴۷) در مقابل، روش ترکیب یا تألیف «روشی مخالف را بکار میبرد؛ یعنی روشی که جستجو در آن پسینی است. در واقع، این روش بوضوح نتایج آن را اثبات میکند و مجموعه بلندی از تعاریف، اصول موضوعه، اصول متعارفه، قضایا و مسائل را به کار میبرد، بطوری که اگر یکی از نتایج انکار شود، میتوان فوراً نشان داد که این نتیجه در مقدمات قبل مندرج بوده است.»^(۴۸) در این راستا هم در کتاب قواعد هدایت ذهن و هم در کتاب گفتار در روش، از روش تحلیل و ترکیب سخن بمیان می‌آورد و البته روش تحلیل را بر روش ترکیب تقدم ترتیبی و فلسفی مینهد.^(۴۹) دلایل گزینش روش تحلیل از سوی دکارت اولاً، مزیت‌های تعلیمی و ثانیاً، نارسایی اعمال روش هندسی ترکیبی در مابعدالطبیعه بود.^(۵۰) تمام این مراحل نیز مسبوق به شک دکارتی است و جایگاه آن در تفکر، کنار زدن هر آن چیزی است که شایستگی قرار گرفتن در ابتدای یک تفکر صحیح و منطقی را ندارد. دکارت در رساله گفتار در روش، تمام پروژه روش‌شناسانه خود را در یک فرایند چهار مرحله‌یی به تصویر میکشد:

- ۹۱
۱. نخست اینکه هیچ‌گاه هیچ چیز را حقیقت نپندارم، جز آنچه درستی آن بر من بدیهی شود (استفاده از شک برای کنار زدن هر آن چیزی که واضح و متمایز نیست).
 ۲. دوّم آنکه هر یک از مشکلاتی را که به مطالعه در می‌آورم، تا میتوانم و به اندازه‌یی که برای تسهیل حل آن لازم است، تقسیم به اجزاء نمایم (مرحله تجزیه و تحلیل).
 ۳. سوّم آنکه افکار خویش را به ترتیب جاری سازم و از ساده‌ترین چیزها که علم



به آنها آسانتر باشد آغاز کرده، کم کم به معرفت امور مرکب برسیم (مرحله ترکیب).
۴. چهارم آنکه در هر مقام، شماره امور و استقصا را چنان کامل نمایم و بازدید مسائل را به اندازه‌ی کلی سازم که مطمئن باشم چیزی فروگذار نشده است (مرحله بازنگری).^(۵۱)
منخلص کلام اینکه روش این امکان را به دکارت میداد تا تصورات فطری را مبنای اندیشه قرار دهد و بصورت نظام‌مند نسبت‌های بین آنها و استلزامات منطقی‌شان را جستجو کند و بدین شکل، تصورات و تصدیقات معدود اولیه را تفصیل دهد. حیث تفصیل بخشی روش در کنار حیث دقت و نظم و ترتیب بخشی آن، اهمیت بسزایی دارد.^(۵۲) بنابراین، دکارت از جهت تقسیمات روشی پیرو کسانی بود که در جهت اصلاح تفکر ارسطویی بودند، اما در ناحیه رویکرد کلی، هم راستا با ارسطوستیزان بود و روش و تفکر خود را جایگزین منطق و تفکر ارسطویی میدانست.

اسپینوزا و روش

اسپینوزا میراث‌دار سنت فکری است که در آن، روش و روشمندی و بطور خاص روش هندسی از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است. رساله در اصلاح فاهمه با بحثی در باب سعادت واقعی انسان و نسبت آن با ثروت و شهرت و شهوت و نامناسب بودن آنها برای صرف عمر آغاز میشود و در طی عباراتی، انسان را به جستجوی خیر اعلی که شناخت اتحاد «میان نفس و کل طبیعت است» فرامیخواند^(۵۳) و در ادامه، این نکته مهم را گوشزد میکند که برای رسیدن به این مقصود، نخست لازم است طبیعت را به اندازه‌ی که بتواند ما را در رسیدن به این طبیعت برتر مدد برساند بشناسیم.^(۵۴) از همین ابتدای کلام اسپینوزا مشخص است که برای رسیدن به یک روش‌شناسی صحیح، ابتدا باید شناخت طبیعت را شروع کرده باشیم.

اسپینوزا در ادامه دلایل پرداختن به روش و بحث در اطراف آن را به اصلاح فاهمه و قادر ساختن آن به فهم چیزها آنگونه که برای نیل به مقصود لازم است، معطوف میکند. این فرایند اصلی با تشخیص حالات ادراک آغاز میشود که همچنین نشان از تقدم معرفت‌شناسی بر روش‌شناسی در اندیشه اسپینوزا در رساله در اصلاح فاهمه دارد و همینطور حاکی از تمایزی است که اسپینوزا بین طریق دستیابی به روش^۱ و خود روش^۲ قائل است.^(۵۵) بررسی حالات ادراک به برگزیدن بهترین وسیله، شناخت قوای خود و

۹۲

1. *modus medendi intellectus (TdIE, 16)*

2. *modus intelligendi*

شناخت طبیعت انسانی می‌انجامد.^(۵۶) بعبارت دیگر، بررسی حالات مختلف ادراک، ما را بسوی برگزیدن روش درست راهبر میشود که دو مرحله را در خود مندرج دارد:^(۵۷)

۱. تمایز عقل از تخیل که بواسطه داشتن یک تصور صادق و شناخت انعکاسی آن میسر میشود.^(۵۸)

۲. ارائه قواعدی برای شناخت که محصول تشخیص معیارهای موجود در تصور صحیح است.^(۵۹)

اسپینوزا در ادامه به خصوصیات تعریف خوب میپردازد، اما قادر به بیان روش کشف این تعاریف نیست (روش تحلیل دکارت) و رساله ناتمام میماند. با توجه به این مطالب، روش خوب روشی است که نشان میدهد چگونه باید ذهن را بر طبق نمونه تصور حقیقی هدایت کرد و از آنجا که از نظر اسپینوزا بین میزان حقیقت تصور و میزان کمال متعلق آن نسبتی مستقیم برقرار است^(۶۰)، این نتیجه حاصل میشود که «کاملترین روش آن است که معلوم میکند که ذهن چگونه باید بر طبق نمونه کاملترین وجود هدایت شود»^(۶۱) بطور خلاصه میتوان گفت که روش مورد نظر در رساله در اصلاح فاهمه عبارت است از: «شناخت انعکاسی معطوف به طبیعت و قدرت تفکر عقلانی»^(۶۲).

اسپینوزا در نامه‌یی به الدنبرگ مینویسد: «من برای اینها [مسائل متافیزیکی] طریق اثباتی واضحتر و خلاصه‌تر از مرتب ساختن آنها به شیوه هندسی^۱ نمیشناسم»^(۶۳) این نوع از ترتیب و ترکیب را میتوان بطور بارزی در کتاب اصول اقلیدس سراغ گرفت.^(۶۴) اسپینوزا نیز بتبع دکارت میخواهد همین درجه از یقین را در متافیزیک فراهم آورد و این به آن معناست که متافیزیک و مسائل مربوطه باید دقیقاً به همان شکلی مورد بررسی قرار گیرند که اقلیدس مسائل هندسی را مورد بررسی قرار داد. البته باید توجه داشت که روش هندسی میتواند بصورت تحلیلی (روش کشف مورد استفاده دکارت) و یا بصورت ترکیبی مورد استفاده قرار گیرد و همانطور که مایر در مقدمه شرح اصول متذکر میشود، اسپینوزا روش هندسی را به صورت ترکیبی (اقلیدسی) بکار میبرد و آن را بر روش تحلیلی ترجیح میدهد.^(۶۵)

۹۳

پیشتر خاطر نشان شد که دکارت بین صورت هندسی بیان مطالب و روش تمایز میگذارد و روش را به روش تحلیل و ترکیب تقسیم کرده و مدعی میشود که در تأملات از روش تحلیل استفاده کرده است.^(۶۶) از منظر قریب به اتفاق اسپینوزاپژوهان، چنین تمایزی را میتوان در نظام فکری اسپینوزا نیز جاری دانست. بنت قائل است که

1. geometrical style/more geometrico



حسین صابری ورزنه؛ بررسی تاریخی سرآغازهای ظهور مسئله روش در فلسفه غرب ...

ذهنیت اسپینوزا بطور کامل درباره ماهیت روش هندسی و اطلاق آن به فلسفه خود، روشن نبوده است.^(۶۷) استین باکر معتقد است باید در کتاب /اخلاق/ بین روش و شکل (فرم) تمایز قائل شد. از نظر وی، روش برای اسپینوزا همان روش تحلیل و ترکیب است، در صورتی که شکل، همان شکل هندسی است و اضافه میکند که اینها گاه تداخلاتی با هم دارند.^(۶۸) پیش از همه ولفسون به این مطلب اشاره کرده و قائل به تمایز میان صورت هندسی بیان مطالب و روش در اسپینوزا شده است.^(۶۹) حال پرسش این است که اگر روش اسپینوزا، روش هندسی نیست، پس چیست؟

از نظر ولفسون، روش هندسی برهان از نوع ترکیبی آن، چیزی نیست جز استدلال قیاسی معتبر که در تمام تاریخ فلسفه مورد استفاده قرار گرفته است و بهترین صورتبندی آن را میتوان در تحلیلات ثانیه ارسطو سراغ گرفت.^(۷۰) کارسون مارک دیدگاه خود را در این زمینه، معطوف به نقدهایی میکند که کسانی چون یوآخیم، کرد و پولوک بر روش هندسی مورد استفاده اسپینوزا وارد کرده‌اند^(۷۱) و قائل میشود که روش اسپینوزا نه هندسی، بلکه آکسیوماتیک است. از نظر بنت روش مورد نظر اسپینوزا را باید روش فرضیه‌یی - قیاسی^۱ دانست و منظور وی نظامی است که یک سلسله فرضیات را مطرح میسازد، پیامدهای منطقی آنها را استخراج میکند، نتایج را با داده‌ها مقابل قرار میدهد، آنگاه اگر با داده‌ها در تقابل و تعارض بود، نشان از این است که در جایی از نظام خطا وجود دارد و باید اصلاح شود و اگر با داده‌ها در توافق بود، ثابت نمیشود که نظام درست است، اما میتواند مؤیدی برای کارایی آن باشد.^(۷۲) اما دیدگاه هریس صحیحتر بنظر میرسد که بر طبق آن، اسپینوزا روشی دیالکتیکی و ترکیبی را در پیش میگیرد تا از این طریق بتواند وحدت نظام فلسفی خود را برای یک ذهن متناهی به تصویر کشد. وی برای تحقق بخشیدن به این مقصود، صورت اقلیدسی را بسیار مؤثر و منطبق مییابد؛ چراکه منعکس‌کننده فرایند ترکیبی مورد نظرش است. همان نسبت منطقی که بین شکل هندسی و احکام منتج از آن وجود دارد، بین جوهر و نظام حالات نیز برقرار است. او از جوهری که حقیقتی جامع است آغاز میکند تا بتدریج شناخت جهان را متناسب با این تصور درست تفصیل دهد.^(۷۳)

مسئله دیگر این است که آیا تعاریفی که اسپینوزا در کتاب /اخلاق/ ارائه میدهد، واقعی است یا شرح‌الاسمی؟ غور دقیق در فلسفه اسپینوزا حکایت از آن دارد که تعاریف وی واقعی و معطوف به جهان خارج است.^(۷۴) اسپینوزا در رساله در اصلاح درباره تعریف اشیاء غیرمخلوق بوضوح خاطر نشان میکند که این تعاریف باید

1. hypothetico-deductive

بگونه‌یی باشند که شکی را درباره وجود معرف باقی نگذارند.^(۷۵) بنابراین، مشخص است که چنین تعاریفی عالم واقع را مورد التفات قرار میدهند.^(۷۶) مضاف بر اینکه اسپینوزا در نامه‌یی به الدنبرگ^(۷۷) تصریح میکند که از تعریفی که از خدا ارائه داده است، میتوان وجود خدا را مبرهن ساخت. وی همچنین در نامه‌یی به چیرنهاوس^(۷۸)، می‌افزاید که تعریفی که در اخلاق از خدا بدست داده است^(۷۹)، علت فاعلی آن را بیان میکند و از این جهت راه را برای استنتاج همه خصوصیات خدا می‌گشاید. بنابراین، میتوان بروشنی مشاهده کرد که اسپینوزا نظر به عالم واقع دارد و تعاریف خود را شرح جهان واقع میداند.

لازم بذکر است که میتوان از جهات مختلف، نقدهای متعددی را بر رویکرد روش‌شناسانه تجربه‌گرایانی چون بیکن و عقل‌گرایانی چون دکارت و اسپینوزا وارد ساخت و چه بسا دقیقترین آنها، همان کلام ارسطو باشد که در حدود دوهزار سال قبل از دکارت و اسپینوزا، در این مورد هشدار داده بود و شنوندگان خویش را از گزینش روش واحد در ساحتهای مختلف برحذر داشته بود. به بیان ارسطو:

نشانه مرد با فرهنگ این است که در هر رشته پژوهشی، خواستار آن مقدار دقت باشد که طبیعت آن موضوع اجازه میدهد. پذیرفتن استدلال مبتنی بر احتمالات از دانشمند ریاضی همانقدر ابلهانه است که چشم داشتن دلایل علمی از یک سخنور.^(۸۰)

در واقع، هم تجربه‌گرایان و هم عقل‌گرایان دچار خطای واحدی شده‌اند آن خلط ساحتهاست. در رویکرد تجربه‌گرایانه، علوم طبیعی و روش‌شناسی آنها اصل قرار میگیرد و سعی بر این است تا ساحت انسانی نیز بر طبق همان روش‌شناسی پژوهش شود که نقطه اوج آن را میتوان در پوزیتیویسم قرن نوزدهم و بیستم دید. در رویکرد عقل‌گرایانه دکارتی - اسپینوزایی نیز ریاضیات و هندسه نمونه اعلا دانسته میشود و از آن برای حل مشکلات بحثهای فلسفی و انسان‌شناختی و اخلاقی استفاده میگردد. اما فلسفه و انسان‌شناسی و اخلاق در زیست جهان انسانی معنا پیدا میکنند که واجد حیث التفاتی، معرفتی و فرهنگی است و جامه‌یی که بر تن طبیعت بیرونی یا اشکال هندسی راست می‌آید، لزوماً زبنده قامت پدیده‌های انسانی نیست، یا بعبارت امروزی، علوم انسانی روش‌شناسی خاص خود را میطلبد و انسان صرفاً یک پدیده طبیعی و ابژکتیو نیست.

۹۵



حسین صابری و رزانه؛ بررسی تاریخی سرآغازهای ظهور مسئله روش در فلسفه غرب ...

نتیجه گیری

مرجعیت ارسطو و افلاطون در قرون وسطی، مانع از این بود که فیلسوفان طرحی نو در اندازند. همزمان با افول تفکر ارسطویی که بحثهای مربوط به کلیات، رواج شکاکیت، کاربردگرایی در علوم و پیشرفت علوم دقیقه مسببان اصلی آن بودند، پرسش از معیار تشخیص صحیح از سقیم و همچنین راه و روش رسیدن به معرفت صحیح و جدید، بجد از سوی فیلسوفان قرن پانزدهم به بعد مطرح شد و در نهایت به بروز دو جریان فکری متفاوت انجامید: در یکسو کسانی همچون زابارلا سعی داشتند بنحوی منطق ارسطویی را جرح و تعدیل کنند و تقسیمات جدیدی (تحلیل، ترکیبی و تعریفی) را در پیش نهادند تا به زایندهگی قیاس ارسطویی مدد برسانند و از سوی دیگر، اندیشمندانی چون فرانسیسکو سانچز و در نهایت فرانسیس بیکن کمر به رد کامل منطق ارسطویی بستند که عمدتاً روشی تجربه‌گرایانه را مطرح نظر قرار دادند و در قرن هفدهم و هجدهم مورد استقبال تجربه‌گرایان قرار گرفتند. دکارت و اسپینوزا از جهت رویکردی، با گروه دوم هم‌نوا بودند، بدین معنا که سعی در فراروی از منطق و فلسفه ارسطویی و سستی داشتند، اما در محتوی بیشتر به گروه اول نظر داشتند و تقسیمات روشی و عقلگرایی مندرج در تفکرات آنها را همچنان حفظ نمودند اگرچه تغییرات معنایی قابل توجهی در اصطلاحات آنها اعمال کردند؛ برای مثال نه دکارت و نه اسپینوزا، روش ترکیبی را همان قیاس ارسطویی میدانستند و اسپینوزا برای تعاریف شأنی بیش از شأن تعلیمی قائل بود و آن را مبنای فلسفه خود بالخصوص در کتاب *معظم/خلاق* قرار داد. پیشرفت در ریاضیات و روحیه ریاضیاتی - هندسی حاکم بر عصر آنها موجب شد تا ریاضیات و هندسه را نمونه عالی دقت و صحت تلقی کنند و روشی واحد را برای شاخه‌های مختلف علوم عرضه نمایند؛ روش هندسی تحلیلی (مأخوذ دکارت) و ترکیبی (مأخوذ اسپینوزا).

پی‌نوشتها:

۹۶

1. Bacon, *The New Organon*, p. 15.

2. Bergson, *The Creative Mind*, p. 60.

۳. ژیلسون، اتین، *تاریخ فلسفه مسیحی در قرون وسطی*، ترجمه رضا گندمی نصرآبادی، ص ۱۴۵.

۴. همان، ص ۱۴۶ و ۱۴۷.

5. Copleston, *A History of Philosophy*, vol. 2, pp. 136-141.



۶. طالب زاده، حمید، *تحلیلی فلسفی از نسبت ریاضیات و علم جدید*، ص ۵۳
۷. ایلخانی، محمد *تاریخ فلسفه در قرون وسطی و رنسانس*، ص ۱۹۳؛ Copleston, *op. cit.*, pp. 142-143
8. Copleston, *op. cit.*, pp. 150-151.
۹. «کلی قبل اکثره»
۱۰. ژیلسون، اتین، *نقد تفکر فلسفی غرب*، ترجمه احمد احمدی، ص ۳۹.
11. Copleston, *op. cit.*, vol. 3, pp. 56-57.
12. Popkin, *The History of Scepticism*, pp. 2-3.
13. *Ibid.*, p. 7.
14. *Ibid.*, p. 7.
15. *Ibid.*, pp. 19-20.
۱۶. گرایش او بسمت روش‌شناسی و کاربردی کردن علوم در دوره رنسانس و ابتدا در دانشگاه‌های ایتالیا احیاء شد (ر.ک Gilbert, *op.cit.*, pp. 15-16).
17. Kisner, "Rationalism and Method", p. 138.
18. Dear, "Method and the Study of Nature", p. 147.
19. Allison, *Benedict de Spinoza: An Introduction*, p. 26.
۲۰. ارسطو، *متافیزیک*، کتاب انا
۲۱. لازی، جان *درآمدی تاریخی به فلسفه علم*، ترجمه علی پایا ص ۶۰ و ۶۱.
۲۲. برای پیشینه اصطلاح «method» در تاریخ فلسفه غرب ر.ک:
- Gilbert, *Renaissance Concepts of Method*, chapter 2.
23. Dear, *op. cit.*, p. 148.
24. Kisner, *op. cit.*, p. 139.
25. *Ibid.*, pp 140.
26. *Ibid.*, p. 149-50.
27. Dear, *op. cit.*, p 149.
۲۸. اوستاکیوس اسم این قسمت از کتاب را «De Methodo» نهاده بود.
29. *Ibid.*, pp. 149-150.
30. Kisner, *op. cit.*, p. 141.
۳۱. ر.ک: جهانگیری، محسن، *احوال و آثار و آراء فرانسیس بیکن*، ص ۱۲۴-۱۳۷.
۳۲. نقد تفکر فلسفی غرب، ص ۱۲۸.
۳۳. همان، ص ۱۳۶.
۳۴. ر.ک:
- Descartes, *The Philosophical Writings of Descartes (CSM)*, vol. 1, pp. 19-20; Cottingham, *A History of Western Philosophy*, vol. 4, pp. 35-37.
35. *CSM*, VI, p. 19.
۳۶. ر.ک: دکارت، رنه، *تأملات در فلسفه اولی*، ص. ۱۵. وی پیشتر در نامه‌یی به تاریخ ۲۷ فوریه ۱۶۳۷ به مرسن خاطر نشان کرده بود: «من در آغاز کتاب *گفتار*، مباحثی از مابعدالطبیعه، فیزیک و طب را نیز جای دادم تا نشان بدهم که دامنه روش من تمامی انواع گوناگون موضوعات را در برمیگیرد» (بقل از: بهشتی، محمدرضا، «سرآغازهای سوئیژکتیویسم در فلسفه و هنر»، *مجله فلسفه*، ش ۱۱، ص. ۸۲).
- همچنین ر.ک: Flage & Bonnen, *Descartes and Method*, pp. 19-20.
37. Miles, "Descartes's Method", pp. 157- 160.



38. Allison, *op. cit.*, p. 39.
39. CSM. vol. 1, p. 182.
40. CSM. vol. 2, p. 391.
41. *Ibid*, vol. 1, p. 182.
42. *ibid*, p. 182.
43. *ibid*, p. 16.
44. *ibid*, vol. 2, p. 110.
45. *ibid*, p. 110.
46. *ibid*, p. 110.
47. Cottingham, *A Descartes Dictionary*, p. 12.
48. CSM, vol. 2, pp. 110-111.
49. *Ibid.*, p. 110.
۵۰. *Ibid.*, p. 111 ؛ همچنین ر.ک: پارکینسون، جورج، *عقل و تجربه در اسپینوزا*، ترجمه محمد علی عبداللہی، ص ۳۴ و ۳۵.
51. CSM., vol. 1, p. 120 (در نقل قول این عبارات از ترجمه فروغی در رساله گفتار استفاده شده است)
۵۲. ر.ک: Bunge, *Frome Stiven To Spinoza*, pp. 54-64; Ayers, Michael, "Spinoza, Platonism and Naturalism", pp. 59-69. ؛
- افلاطون در تیمائوس با فرازوی از مشکلاتی که علم حساب میتواندست برای تبیین جهانشناسانه او ایجاد کند(مثل اعداد اصم)، از اشکال هندسی استفاده برد و رویکرد هندسی به جهان را مطرح ساخت. ر.ک: بهشتی، محمدرضا «زیباترین مثلث ها در تیمائوس افلاطون»، *مجله فلسفه*، ش ۴ و ۵، ص ۱۳۴ و ۱۴۲).
53. Spinoza, *Treatise on the Emendation of the Intellect(TdIE)*, part 1-14; *Ethics(E)*, 5P16.
- ارجاعات به آثار اسپینوزا مأخوذ از ترجمه انگلیسی مجموعه آثار او با مشخصات زیر است:
- Spinoza, Benedict, *Complete Works*, trans by Samuel Shirley, 2002.
54. *TdIE.*, p.14.
55. De Dijn, "Conception of Philosophical Method in Spinoza", p. 57.
56. *TdIE.*, p.18.
57. De Dijn, *op. cit.*, pp. 57- 58.
58. *TdIE.*, p.50.
59. *Ibid.*, pp. 91-93.
۶۰. این دیدگاه میراثی دکارتی است. ر.ک: تأملات در فلسفه اولی، ص ۵۸).
61. *TdIE.*, p.38.
62. De Dijn, *op. cit.*, p. 55.
63. Epistola(Ep) 2.
64. See: Wolfson, *The Philosophy of Spinoza*, vol.1, p. 40; Nadler, *Spinoza's Ethics: An Introduction*, pp. 37-38.
۶۵. اسپینوزا، باروخ شرح اصول فلسفه دکارت و تفکرات مابعدالطبیعی، ترجمه محسن جهانگیری، ص ۳۶-۳۹.
۶۶. کاپلستون، فردریک، از دکارت تا لایبنیتس، ج ۴، ص ۲۹.
67. Bennett, *A Study of Spinoza's Ethics*, p. 19.
68. Steenbakker, "The Geometrical Order in the Ethics", pp. 46-51.
69. Wolfson, *op. cit.*, vol.1, pp. 51-52.

70. Wolfson. *op. cit.*, p. 45.
71. Mark, "Ordine Geometrica Demonstrata", pp. 266-269; Joachim, *A Study of the Ethics of Spinoza*, p. 13; Caird, *Spinoza*, pp. 142, 116- 117; Pollok, *Spinoza: His Life and Philosophy*, p. 163.
72. Bennett, *op. cit.*, pp. 20-21.
73. Harris, *The Substance of Spinoza*, p. 6-8; Huenemann, "The Necessity of Finite Mode", pp. 224-240.
74. Hampshire, *Spinoza*, pp. 30-31; Allison, *Benedict de Spinoza: An Introduction*, pp. 41-43; Nadler, *Op. cit.*, pp. 45-48.
75. *TdIE.*, 97; See also: E1P8Scho2 .
76. E3D20Exp.
77. Ep 2.
78. Ep 60.
79. E1D6.
80. Aristotle, *Nicomachean Ethics*, 1094b23-27; see: Aristotle, *The Complete Works*, Vol.2, p. 1730.

منابع فارسی:

۱. اسپینوزا، باروخ، رساله در اصلاح فاهمه، ترجمه اسماعیل سعادت، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴.
۲. _____، اخلاق، ترجمه محسن جهانگیری، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۶.
۳. _____، شرح اصول فلسفه دکارت و تفکرات مابعدالطبیعی، ترجمه محسن جهانگیری، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۲.
۴. ایلیخانی، محمد، تاریخ فلسفه در قرون وسطی و رنسانس، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۶.
۵. بهشتی، محمدرضا، «زیباترین مثلث‌ها در تیمائوس افلاطون»، *مجله فلسفه*، ش ۴ و ۵، ص ۱۳۳-۱۴۴، ۱۳۸۱.
۶. _____، محمدرضا، «سرآغازهای سوئیژکتیویسم در فلسفه و هنر»، *مجله فلسفه*، ش ۱۱، ص ۷۱-۸۶، ۱۳۸۵.
۷. پارکینسون، جورج، عقل و تجربه در اسپینوزا، ترجمه محمدعلی عبداللهی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۱.
۸. جهانگیری، محسن، احوال و آثار و آراء فرانسویس بیکن، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶.
۹. دکارت، رنه، فلسفه دکارت: قواعد هدایت ذهن، اصول فلسفه، انفعالات نفس، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران، انتشارات الهدی، ۱۳۷۶.
۱۰. _____، تأملات در فلسفه اولی، ترجمه احمد احمدی، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۵.
۱۱. _____، اعتراضات و پاسخیها، ترجمه علی افضلی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶.
۱۲. ژیلسون، اتین، تاریخ فلسفه مسیحی در قرون وسطی، ترجمه رضا گندمی نصرآبادی، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب و سمت، ۱۳۸۹.
۱۳. _____، نقد تفکر فلسفی غرب، ترجمه احمد احمدی، تهران انتشارات سمت، ۱۳۹۱.
۱۴. طالب زاده، سید حمید، «تحلیلی فلسفی از نسبت ریاضیات و علم جدید»، *مجله فلسفه*، ش ۱۱، ص ۵۱-۷۶.
۱۵. کاپلستون، فردریک، از دکارت تا لایب‌نیس، ترجمه غلامرضا اعوانی، تهران، انتشارات سروش، ج ۴، ۱۳۸۱.
۱۶. لازی، جان، درآمدی تاریخی به فلسفه علم، ترجمه علی پایا، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۵.

منابع انگلیسی:

1. Allison, Henry, *Benedict de Spinoza: An Introduction*, Yale, 1987.
2. Aristotle, *The Complete Works*, 2 vols., trans. by Lonathan Barnes, Princeton, 1984.
3. Ayers, Michael, "Spiniza, Platonism and Naturalism", in *Rationalism, Platonism and God*, edited by Michael Ayers, Oxford, 2008.
4. Bacon, Francis, *The New Organon*, edited by Anderson, F. H., New York, 1980.
5. Bennett, Jonathan, *A Study of Spinoza's Ethics*, Indianapolis, 1984.
6. Bergson, Henri, *The Creative Mind*, trans. by Mabelle L. Andison, New York, 1946.
7. Bunge, Wiep Van, *Frome Stiven To Spinoza*, Boston, 2001.
8. Caird, John, *Spinoza*, London, 1899.
9. Copleston, Frederick, *A History of Philosophy*, vols. 2 & 3, New York, 1993.
10. _____, *A History of Western Philosophy*, vol. 4, Oxford, 1988.
11. Cottingham, John, *A Descartes Dictionary*, Blackwell, 1993.
12. De Dijn, Herman, "Conception of Philosophical Method in Spinoza", *The Review of Metaphysics*(40/1), 1986.
13. Dear, Peter, "Method and the Study of Nature", *Garber(edi:1998)*, vol. 2, 1998.
14. Delahunty, R. G., *Spinoza*, Routledge, 1985.
15. Descartes, *The Philosophical Writings of Descartes*, trans. by Cottingham, vols. 1 & 2, Cambridge, 1984-1985.
16. Flage, Daniel & Bonnen, Clarence, *Descartes and Method, A Search for Method in Meditation*, Routledge, 1999.
17. Gilbert, Neal, *Renaissance Concepts of Method*, Columbia, 1963.
18. Hampshire, Stuart, *Spinoza*, Penguin Books, 1951.
19. Harris, Errol, *The Substance of Spinoza*, New Jersey, 1995.
20. Huenemann, Charles, "The Necessity of Finite Mode", in *New Essays on the Rationalists*, edi by Rocco Gennaro, Oxford, 1999.
21. Joachim, H. H., *A Study of the Ethics of Spinoza*, New York, 1901.
22. Kisner, Matthew, "Rationalism and Method", in *A Companion to Rationalism*, edited by Alan Nelson, Blackwell, 2005.
23. Mark, Thomas C., "Ordine Geometrica Demonstrata", *The Review Of Metaphysics*(29/2), 1975.
24. Miles, Murray, "Descartes's Method", in *A Companion to Descartes*, edited by Janet Broughton and John Carriero, Blackwell, 2008.
25. Nadler, Steven, *Spinoza's Ethics: An Introduction*, Cambridge, 2006.
26. Pollok, Frederick, *Spinoza: His Life and Philosophy*, New York, 1966.
27. Popkin, Richard, *The History of Scepticism: From Savonarola to Bayle*, Oxford, 2003.
28. Spinoza, Benedict, *Complete Works*, trans. by Samuel Shirley, Cambridge, 2002.
29. Steenbakker, Piet, "The Geometrical Order in the Ethics", in *The Cambridge Companion to Spinoza's Ethics*, edi ted by Olli Koistinen, Cambridge, 2009.
30. Wolfson, Harry, *The Philosophy of Spinoza*, 2 vols., Harvard, 1934.

